

عدالت و حکومت از دیدگاه حضرت علی (علیه السلام)

<"xml encoding="UTF-8?">



چکیده

مصطفی خلیلی (1)

با اندک تأملی در کلمات و بیانات امیر بیان علی علیه السلام به روشنی این نکته به دست می آید که مسأله «عدالت و حکومت»، جایگاه خاص و اهمیت ویژه ای نزد آن امام بزرگوار داشته است. این دو مقوله به حدی مهم است که اگر تمام تلاشها و مجاهدات علی علیه السلام را در راه تحقق آن بدانیم سخنی به گزاف نگفته ایم. حکومت بدون عدالت برای آن حضرت، از آب بینی حیوان یا کفش کهنه، کم بهاتر می نمود. بنابر اهمیت موضوع در همه دوره ها، بویژه جهان معاصر، تلاش شده تا در این نوشتار، موضوع مزبور، تحلیل و بررسی شود.

معنای عدالت واژه عدل و عدالت در لغت به معنای انصاف، داد، داوری و درستی آمده و شاید بهترین معنا همان مفهومی باشد که علی علیه السلام درباره آن ارائه دادند: «العدل یضع الامور مواضعها» (2) یعنی: عدل آن است که هر چیزی، در جایگاه خود قرار گیرد. یکی از نویسندگان در تعریف عدالت می نویسد:

«لفظ عدالت را از روی دلالت، معنایی است از معنای مساوات و عدالت یعنی: مساوات و انصاف و میانه روی و رعایت حد اعتدال و این که در هر امری حد وسط را رعایت نمودن. بنابراین، عادل کسی است که نسبت به مردم از روی انصاف عمل کند و با نفس خود نیز انصاف داشته باشد و عدل یعنی: نهادن هر چیز به جای خود و اعطای حق هر کسی آن طور که باید.» (3)

در حقیقت، عدالت اعطای حق به صاحبش و یا لحاظ کردن استحقاق طبیعی هر فرد یا شیء است و نقطه مقابل آن، ظلم، عدم ملاحظه استحقاق افراد و اشیاست.

تبیین تفاوت عدل و ظلم

تفاوت ظاهری میان عدل و ظلم این است که گفته شود عدالت همان راستی و درستی و دادن حقوق افراد به صاحبان حق و ظلم، عدم ملاحظه این امور در اشیا یا اشخاص و هر چیز را از جای خود خارج کردن است. اما حضرت علی علیه السلام در تبیین واژه عدالت و ظلم نکات ظریفی را بیان داشته اند. آن حضرت، این دو لفظ را شبیه حق و باطل دانستند و فرمودند: «الْعَدْلُ صُورَةٌ وَاحِدَةٌ وَالْجَوْرُ صُورٌ كَثِيرَةٌ.» (4) یعنی: عدالت و دادگری یک چهره دارد و ستم و ظلم دارای چهره های زیادی است. توضیح این که عدالت همانند حق است که امر ثابت و معینی است. چهره عدالت روشن است؛ زیرا در همه جا با همان چهره واقعی خود ظهور و تجلی دارد. اما ظلم همانند باطل است که چهره های متعدد و گوناگون داشته و افراد را به شبهه می اندازد.

چرا اقامه عدل مشکل و ظلم امری آسان است؟

دلیل این که اجرای عدالت و اقامه عدل دشوار است و ظلم نمودن به نفس یا به دیگران سهل و آسان، از همین فرمایش امام اول، روشن می شود: عدل، یک طریق و مسیر بیشتر ندارد ولی ظلم، طرق متعدد و مختلف دارد. این دو (عدل و ظلم) همانند به هدف خوردن و خطا رفتن در تیراندازی است. آنان که تیرشان به خطا می رود، بیشتر از افرادی هستند که تیرشان به هدف می خورد؛ زیرا به هدف نشستن تیر نیاز به تلاش و مهارت بیشتری دارد، ولی به خطا رفتن آن نیازی به این امور ندارد. این تشبیه و تحلیل زیبا و ظریف از امیر مؤمنان است:

«وَهُمَا يَشْبَهُانِ الْإِصَابَةَ فِي الرَّمَايَةِ وَالْخَطَأَ فِيهَا وَ إِنَّ الْإِصَابَةَ تَحْتَاجُ إِلَى ارْتِيَاظٍ وَ تَعَهُّدٍ وَالْخَطَأُ لَا يَحْتَاجُ إِلَى شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ.» (5)

یعنی: و این دو شبیه است به هدف خوردن و خطا رفتن در تیراندازی؛ زیرا به هدف نشستن تیر، نیاز به کوشش و مهارت دارد ولی به خطا رفتن آن، نیازی به هیچ کدام از اینها ندارد. البته مراد از کوشش و مهارت در اینجا همان کوشش در دینداری و مهارت در ایمان است. هیچ کس قادر نخواهد بود که تیر را به هدف برساند و اجرای عدل و اقامه قسط کند مگر آن که در دینداری و خداترسی و ایمان به حق، انسان وارسته ای باشد. این سخن علی علیه السلام اگر با تاریخ تمدن بشر تطبیق گردد نیازی به تفسیر ندارد؛ زیرا در طول تاریخ اگر اندک خدمتی به بشریت شده باشد، از جانب حاکمانی بوده است که حمیت دینی داشته اند.

رابطه ایمان و عدالت

اگر عدالت به معنای قرار دادن و نهادن هر چیز در محل حقیقی خود باشد، عادل کسی است که هرچیز را در جای خود قرار دهد؛ یعنی حقوق همه افراد را لحاظ نموده و ذره ای در این امر کوتاهی نرزد. حال آیا هر کسی می تواند از چنین قدرتی بهره مند گردد یا فقط عده خاصی از این توانایی بهره مندند؟ پاسخ امیرالمؤمنین علی علیه السلام این است که عدالت از ایمان برمی خیزد و ایمان، اساس و پایه عدالت و عدل، ثمره و نتیجه ایمان است. تا انسان، دینداری خود را تقویت نکند و در خداترسی به درجاتی نرسد، در اجرای عدالت عاجز است؛ زیرا ممکن نیست مسلمانی داعیه ایمان داشته باشد و در عین حال عدالت را در زندگی خانوادگی و حیات اجتماعی زیر پا بگذارد. حضرت علی علیه السلام به عنوان اولین امام می فرماید: «العدل رأس الایمان و جماع الاحسان» (6) یعنی: دادگری و عدالت در رأس ایمان و گرد آورنده احسان است. در قرآن، عدالت جزء مهمترین رکن تقوا دانسته شده است. بنابراین، میان ایمان و عدالت، پیوند ناگسستنی وجود دارد و هرگز نمی توان بین این دو تفکیک ایجاد نمود.

اقامه قسط و عدل موجب برکت است

فراوانی نعمتها یا قحطی و کاسته شدن نعمات و برکات الهی، به اعمال و رفتار انسانها برگشت می کند. برخی از آیات قرآن کریم، به روشنی بر این مطلب دلالت دارند:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (7)

یعنی: و اگر مردمی که در شهرها و آبادیها زندگی می کنند ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشاییم ولی آنها حقایق را تکذیب کردند ما هم آنها را به کیفر اعمالشان، مجازات کردیم. بسیاری از مفسران، مراد از برکات را نزول باران و روییدن گیاهان دانسته اند. برخی دیگر، گفته اند که میان تغییر طبیعت و اعمال انسانها روابط متقابل برقرار است؛ یعنی همانگونه که انسانها در فصل زمستان لباس گرم و در تابستان لباس سرد به تن می کنند، طبیعت هم از رفتار و اعمال انسانها تأثیر می پذیرد. اگر انسانها به ظلم و بی ایمانی و فساد و آلودگی روی آورند بلاهای آسمانی، فتنه های جنگ و درگیری، قحطی و خشکسالی آنان را فرا می گیرد. «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» (8)

یعنی: فساد و تباهی در خشکی و دریا ظاهر شد به خاطر آنچه که مردم با دستهای خود کسب کردند. «وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» (9) یعنی: و آنچه از حوادث بد به شما رسد پس به سبب آن چیزی است که با دستان خود کسب کردید.

پس با ایمان و عمل صالح که عدالت از بارزترین مصداقهای آن است برکات الهی بر بندگان نازل و در صورت بی ایمانی و ظلم و فساد و تباهی مواهب الهی از بندگان خدا سلب می گردد. خواجه لافتی در این زمینه می فرماید: با عدالت و دادگری، برکات دوچندان گردد، (10) ظلم و ستمگری نعمتها را طرد می کند، (11) پاها را می لغزاند،

نعمتها را سلب و امتهای را هلاک می کند. (12)

قوام دولت و ملت به عدالت است

از دیدگاه علی علیه السلام مقوله عدالت چنان ارزشمند و پراهمیت است که نادیده گرفتن آن، ثبات اجتماعی را متزلزل می کند و شکست یک ملت را موجب می شود. و اجرای آن مایه پایداری و استحکام جامعه است : «العدل قوام البریة و الظلم بوار الرعیة». (13) یعنی : عدالت، مایه قوام و پایداری مردم است و ستم و ظلم، موجب هلاک ملت است.

انسجام و حفظ وحدت اجتماعی و امنیت عمومی در گرو برخوردها و رفتارهای عادلانه می باشد و به عکس، تفرقه و جدایی، اختلاف گروهی و ملی و تشنجات اجتماعی، از ظلم و بی عدالتی برمی خیزد. عدل و دادگری نه تنها باعث قوام و استمرار اجتماع انسانی است و نوع آنها را گرد هم آورده و جامعه سالم و پیشرفته ای را به وجود می آورد بلکه برترین عامل نگهدارنده حکومتها و دولتهاست.

دولتها و حکومتهایی که به عدالت رفتار نکنند پایه حاکمیتشان بسیار سست و ضعیف است و اقتدارشان موقت خواهد بود؛ زیرا با ستمگری و بی عدالتی، نابودی خود را امضا کرده اند. حضرت علی علیه السلام در این باره می فرماید : «مَنْ جَارَتْ وَلَايَتُهُ زَالَتْ دَوْلَتُهُ». (14) یعنی : کسی که در دایره حکومتش ظلم و ستم کند، حکومتش از بین خواهد رفت. و یا «مَنْ عَمِلَ بِالْعَدْلِ حَصَّنَ اللَّهُ مُلْكَهُ» (15) یعنی : کسی که به عدالت عمل کند خداوند قلمرو حکومتش را حفظ خواهد نمود. و در حفظ ثبات و پایداری دولت می فرماید : «ثَبَاتُ الدَّوْلِ بِالْعَدْلِ». (16) یعنی : ثبات و پایداری دولتها، به برپایی قسط و عدل است. و یا : «زَيْنُ الْمُلْكِ الْعَدْلُ». (17) یعنی : زینت پادشاهی و زیور حکومت داری، اجرای عدالت است.

در نظم و نثر فارسی که غالباً منشأ روایی دارند نیز به این موضوع اشاره شده است. سعدی چنین سروده است :

خبر داری از خسروان عجم	که کردند بر زیر دستان ستم؟
نه آن شوکت و پادشاهی بماند	نه آن ظلم بر روستایی بماند
خطا بین که بر دست ظالم برفت	جهان ماند و او با مظالم برفت
خنک روز محشر تن دادگر	که در سایه عرش دارد
مقر چو خواهد که ویران شود عالمی	کند ملک در پنجه ظالمی (18)

این شاعر و ادیب نامور با استعانت از سخن علی علیه السلام که فرمودند : «لَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوَلَاةِ وَ لَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَعِيَّةِ». (19) چنین سروده است :

که خاطر نگهدار درویش باش	نه در بند آسایش خویش باش
خرابی و بد نامی آید ز جور	رسد پیش بین این سخن به غور
بر آن باش تا هرچه نیت کنی	نظر در صلاح رعیت کنی
از آن بهره ورتر در آفاق نیست	که در ملک رانی به انصاف نیست

علائم و نشانه های ظلم از دیدگاه علی علیه السلام

امام علی علیه السلام برای شناخت شخص ظالم و ستمگر، ملاک معینی را به پیروان خویش آموختند :
«لِلظَّالِمِ مِنَ الرِّجَالِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ : يَظْلِمُ مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ وَ مَنْ دُونَهُ بِالْغَلْبَةِ وَ يَظَاهِرُ الْقَوْمَ الظَّالِمَةَ.» (20)
یعنی : افراد ستمگر سه نشانه دارند : معصیت نسبت به مافوق (خداوند)؛ ظم و ستم به زیر دست با غلبه بر او؛ و پشتیبانی از گروه ظالم.

از این بیان فهمیده می شود که ظلم و ستم منحصر در تعدی و تجاوز به حقوق دیگران نیست بلکه برای ظلم دو ویژگی دیگر هم وجود دارد؛ یعنی ظلم مصداق واحدی ندارد بلکه دارای مصادیق سه گانه ای است که هر گاه یکی از این سه مصداق از جانب کسی صادر گردد بر او ظالم اطلاق می شود. معصیت خالق، تضییع حقوق دیگران و دفاع از ظلم، سه مصداق بارز ظلمند. نکته دقیقی که از کلام گوهر بار علی علیه السلام به دست می آید، این است که انسان گنه کار نمی تواند در عین عصیان به دستورات الهی، دارای وصف عدالت باشد؛ زیرا معصیت کار ظالم است نه عادل. حتی زیر پا گذاشتن تعالیم و دستورات الهی، از نظر حضرت علی علیه السلام، بدترین نوع ظلم شناخته شده است : «اقبح الظلم منعك حقوق الله.» (21) یعنی : زشت ترین ظلم آن است که حقوق الهی را ندهی.

پس تعدیل امور اجتماعی زمانی مقدور و ممکن است که حاکمی مؤمن در رأس آن باشد.

ضرورت حکومت و وظیفه حاکم از دیدگاه علی علیه السلام

نحوه خلقت انسان به گونه ای است که به صورت فردی و جدای از هموعان خود نمی تواند حیات و زندگی اش را تداوم بخشد و به همین جهت باید در اجتماع بین با هموعان خود زیست نماید. زندگی جمعی در میان همه موجودات، بویژه انسانها که دارای تعقل و تدبیرند، لوازمی دارد که یکی از آنها داشتن قانون مدون با ضمانت اجرای حکومت مرکزی است.

حکومت، لازمه زندگی اجتماعی و حیات جمعی است و انکار آن در حقیقت نفی زندگی اجتماعی و نفی زندگی اجتماعی، به معنای نابودی و هلاکت نوع بشری است؛ چنان که حضرت علی علیه السلام وقتی سخن خوارج را شنید که می گویند : «لا حکم الا لله.» فرمودند : «كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ. نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَكِنْ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا أَمْرَ وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ؛ يَعْمَلُ فِي أَمْرِهِ الْمُؤْمِنُ وَ يَسْتَمْتَعُ فِيهَا الْكَافِرُ.» (22)

یعنی : سخن حقی است که از آن اراده باطل می شود. آری حکمی نیست مگر از جانب خداوند ولی خوارج می گویند : «امارت و ریاست مخصوص خداوند است.» و حال آن که برای مردم امیری لازم است، خواه نیکوکار باشد یا بدکار؛ مؤمن در حکومت او به اطاعت مشغول است و کافر بهره خود را می برد (با وجود حکومت هرج و مرج از

بین می رود).

در حقیقت، انکار حکومت و یا عدم ارتباط دین با دنیا و روابط اجتماعی، در مسیر عقاید خوارج است که پیشتر مطرح بود. آنچه مجال بحث دارد، اوصاف و ویژگیهای حاکم است. سؤال این است که آیا صرف داشتن درایت لازم در زمینه سیاست برای حاکم کافی است؟ آیا با دارا بودن مدیریتی قدرتمند و شیوه ای روشمند می توان بر ارزشی بودن والی و حاکم صحنه گذاشت؟ و آیا در بیان شرع مقدس به همین اوصاف ظاهری در مدیریت اکتفا شده یا صفات دیگری نیز مطرح است؟

در ادبیات شرع، اگرچه بر همه اوصاف مزبور تأکید رفته ولی این اوصاف و شرایط کافی دانسته نشده است. آنچه مکمل صفات و متمم وظایف حاکم است، وصف عدالت است.

از دیدگاه علی علیه السلام آنچه که به حکومت ارزش می دهد، وجود حاکم است و آنچه حاکم را فضیلت و برتری می بخشد، وصف عدالت است. پس بر حاکمیت، زعامت، ولایت و سرپرستی بر امور اجتماعی، هیچگونه ارزشی مترتب نیست، مگر این که اقامه عدلی از جانب حاکم عادل صورت گرفته و حقوق صاحبان حق، به آنان برگردانده شود : «لَارِئَاسَةُ كَالْعَدْلِ فِي السِّيَاسَةِ» (23) یعنی : در کار سیاست هیچ ریاستی مثل عدالت و دادگری نیست. و هیچ امتیاز و برتری و منزلتی برای حاکم نیست مگر به عدالت : «الْعَدْلُ فَضِيلَةُ السُّلْطَانِ» (24) یعنی : عدالت، فضیلت سلطان و حاکم است.

بنابراین، مهمترین وظیفه حاکم، از دیدگاه علی علیه السلام اقامه قسط و اجرای عدل است و این عمل، مقدور کسی نیست مگر این که فرد حاکم، مؤمن به احکام الهی باشد (فردی که ایمان به خدا نداشته باشد، نمی تواند عادل باشد). پس حاکمیت، از آن مؤمنین است.

حاکم ظالم از دیدگاه علی علیه السلام

پیشتر گفتیم بهترین حاکم از نظر علی علیه السلام حاکمی است که بتواند حقوق مظلومین را از ظالمین گرفته و به آنها برگرداند.

از آن طرف، زمامدار جائز و ظالمی که در مورد حقوق افراد جامعه بی مبالا باشد و تضییع حقوق دیگران برای او اهمیتی نداشته باشد، در نگاه امیرالمؤمنین علیه السلام بدترین فرد جامعه محسوب می شود : «وَلَا تُؤَلِّقُ الْجَوْرَ شِرَارُ الْأَمَةِ» (25) یعنی : حاکمان جور، بدترین امتند. همچنین حاکمی که حکومت برای او هدف باشد و زمانی که به آن دست یافت خود را برتر از دیگران بداند و مردم نتوانند برای اعاده حق خویش یا بیان مقاصدشان به او مراجعه کنند، از منظر امام علیه السلام بدترین حاکم است : «شَرُّ الْوَلَاةِ مَنْ يَخَافُهُ الْبَرُّ» (26) یعنی : بدترین حاکم، کسی است که افراد بی گناه از او بترسند.

در جای دیگر، چنین حاکمی را احمق ترین افراد معرفی می کنند : «مِنْ اخْتَالٍ فِي وِلَايَتِهِ أَبَانَ عَنْ حِمَاقَتِهِ» (27) یعنی : هر که در حکومتش خود را بگیرد، از حماقتش پرده برداشته است. حتی این افراد را از درندگان بدتر می دانند : «سَبْعَ حَطَوْمٍ أَكُولٌ خَيْرٌ مِنْ وَالٍ غَشُومٍ ظَلُومٍ» (28) یعنی : حیوان درنده پرخور، بهتر است از زمامدار مستبد ظالم.

سه صفتی که در این سه روایت برای حاکم ظالم شمرده شده، هیچ کدام بی دلیل نیست : بدترین مردم است؛ زیرا قدرت احقاق حق و امحاق باطل را دارد ولی بدان عمل نمی کند و بدترین انسان کسی است که توانایی انجام کار خیر و عمل خدایسندانه ای را داشته باشد ولی بدان عمل نکند و یا قدرت رفع حاجات فقرا را داشته باشد ولی بدان اقدام نکند. وصف حماقت نیز به این دلیل بر آنان صدق می کند که آنها با داشتن عقل و اندیشه از آن استفاده نمی کنند؛ چرا عقل همانند شرع (کتاب و سنت) حکم می کند که حکومت، وسیله و ابزار است نه هدف و غایت.

در حالی که انسانهای غیر عاقل و جاهل و به تعبیر امام علیه السلام احمق آن را هدف پنداشتند و وقتی به آن دست یافتند، کبر و غرور تمام وجودشان را فرامی گیرد. آنان اگر عاقل بودند می فهمیدند که عظمت و کبریایی منحصر در ذات الهی است : «و له الکبریاء فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم.» (29) یعنی : «و برای اوست بزرگی در آسمانها و زمین و اوست غالب و درستکار.» پس انسانهای متکبر و حاکمان مستکبر، از عقل خود استفاده نمی کنند بلکه از قوه خیال بهره مندند و چون تخیلی هستند غیر واقعیات را برای خود امور واقعی می پندارند و حکومت را از آن خود و برای خود تصور کرده و حاکمیت را جاودانه می دانند. خداوند در قرآن می فرماید : «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا» (30) یعنی : همانا خداوند دوست ندارد کسی را که خیالاتی و مغرور باشد.

و در آیه دیگر می خوانیم : «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» (31) یعنی : همانا خداوند دوست ندارد هر متکبر خرامنده را.

و اما حاکم ظالم را از حیوان درنده، پست تر دانستن، به این دلیل است که حیوانات درنده طبیعتشان درنده خویی است و درنده خویی آنان، غریزی بر اساس قانون خلقتشان است و در این صفت، حدودی برای خود می شناسند و چون صاحب عقل نیستند، عمل آنها زشتی چندانی ندارد ولی انسان صاحب عقل که باید در همه زمینه ها به هم نوع خود مساعدت کند، به جایی می رسد که حقوق دیگران را زیر پا گذاشته و در این راه به حدی از شقاوت می رسد که حاضر می شود ملتی را از بین ببرد تا به حقوق و اموال و سرمایه آنان دست یابد. در طول تاریخ کم نبودند سلاطین و پادشاهان ستمکاری که عده بی شماری را به کشتن می دادند تا قلمرو حکومت خود را گسترش دهند. اگر صفت درنده خویی در انسان زنده شود، هیچ حیوان درنده ای به او نمی رسد. حکایت حجاج در بوستان سعدی در این باب شنیدنی است : نیک مردی حجاج بن یوسف را اکرام نکرد. حجاج دستور داد خونش را بریزند تا دیگران چنین جرأتی پیدا نکنند. آن مرد خدا خندید و بعد گریست. حجاج وقتی این دو حالت متضاد را در او مشاهده کرد، از او پرسید که این گریه و آن خنده برای چیست؟

در جواب گفت : گریه ام به این دلیل است که با رفتن خود چهار طفل یتیم می شوند و خنده ام برای این است که مظلوم از دنیا می روم نه ظالم. هر چه مأموران به حجاج گفتند که این شخص پیروان زیادی دارد، بترس و نیز به خاطر اطفال، به او رحم کن، گوش نکرد و دستور داد خونش را ریختند. (32) این قبیل قتلها و کشتارها از جانب پادشاهان ظالم، نشان دهنده اوج درنده خویی انسان است که اگر از عقل فاصله بگیرد و تابع هوای نفس گردد مقامش چنان تنزل پیدا می کند که از هر حیوانی پست تر می شود : «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (33) یعنی : این گروه از انسانها همانند چهارپایانند بلکه پست تر از آنها.

عدالت و ظلم در جامعه

به عادل و ظالم بودن حاکم برمی گردد از آیات و روایات به دست می آید که گناه بر دو نوع است : قسمی از گناهان جنبه فردی دارد و شاید آثار سوء آن بیشتر متوجه شخص گناه کار گردد تا دیگر افراد جامعه و بخشی دیگر از معاصی بعد اجتماعی دارد و آثار و نتایج شوم آن همه افراد جامعه را در بر می گیرد. در مقابل، برخی از کارهای خیر موجب رشد و ترقی شخص نیکوکار می شود و برخی دیگر مایه تعالی و تکامل اجتماع انسانی می گردد.

عدالت و ظلم دو مقوله اجتماعی است. اگر عدالت در افراد، بویژه در حاکمان جامعه به صورت ملکه درآید، جامعه به سمت سعادت پیش می رود و اگر ظلم و خیانت در نهاد حکمرانان خانه کند اجتماع رو به انحطاط و نابودی سوق پیدا می کند.

ادعای ما این نیست که منشأ عقب ماندگی و بدبختی جامعه، حاکمان آن هستند ولی به جرأت می توان گفت علت اصلی و عامل واقعی انحطاط و ذلت مردم در اجتماع انسانی، حکمرانان آن جامعه اند. در طول تاریخ جوامع بشری غالباً رفتارهای اجتماعی توسط رهبران و سلاطین تنظیم می شد و مردم به عنوان زیردستان آنان، از همان برنامه ها تبعیت و پیروی می کردند. در روایات می خوانیم که مردم تابع دین حاکمان خود هستند و یا مردم به حاکمان خود شبیه ترند تا به پدران خویش.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام را در این زمینه کلام زیبایی است : «**قُلُوبُ الرِّعَايَةِ خَزَائِنُ رَاعِيهَا؛ فَمَا أَوْدَعَهَا مِنْ عَدْلِ أَوْ جَوْرِ وَجَدَهُ فِيهَا.**» (34)

یعنی : دل‌های مردم گنجینه های حاکمان است؛ پس آنچه از عدالت یا ظلم در آنها بنهند همان را بیابند. اگر زمامداران تخم عدالت را در نهان و نهاد افراد جامعه بکارند، ممکن نیست که مردم نسبت به یکدیگر در روابط اجتماعی و یا در مقابل حاکمان و پیشوایان خود ظلم و تعدی روا دارند. ظلم و تعدی، زیر پا گذاشتن حقوق یکدیگر و تجاوز به حق دیگران، زمانی در جامعه رایج می گردد که مردم مشاهده کنند رهبرانشان در حق آنان ظلم کرده و یا قانونی برای پیشگیری ظلم در جامعه، تدوین و اجرا نمی کنند.

پس صلاح زمامداران، در اصلاح جامعه تأثیر بسزایی دارد. هرچند مردم در مقابل حاکم وظیفه دارند ولی مسؤولیت حاکم در مقابل مردم بسیار سنگینتر است؛ زیرا قدرت، در حاکمیت متمرکز است نه مردم و آنجا که قدرت تمرکز یابد احتمال انحراف از حق و عدل بسیار بالاست. شاید به همین جهت باشد که در آیات و روایات، به اجرای قسط و عدل از جانب حاکمان و زمامداران بیشتر تأکید شده است تا به سایر قشرهای اجتماع.

قرآن کریم خطاب به آنان که قضاوت و حکمیت و زمام امور مردم در دست آنان است می فرماید : «**وَ إِذَا حَكَمْتُمْ**

بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» (35) یعنی : و هنگامی که میان مردم داوری و حکم می کنید، به عدالت حک

کنید.» و در آیه دیگر می فرماید : «**وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ**» (36)

یعنی : و هنگامی که داوری می کنی، پس میان آنها به عدالت حکم کن؛ همانا خداوند عدالت پیشگان را دوست می دارد. حضرت علی علیه السلام در اهمیت این موضوع می فرماید :

مردم اصلاح نمی شوند مگر با اصلاح و شایستگی حاکمان و وضع زمامداران و رهبران جامعه صلاح نپذیرد مگر با استقامت مردم، پس اگر مردم با پایداری و استقامت خویش، حق حکومت را ادا کردند و زمامدار با ایجاد عدالت، حق مردم را ادا کرد، آنگاه حق در میان مردم عزت پیدا می کند و شیوه های دین استوار می شود و نشانه های

عدالت برپا و راه و رسمهای صحیح در مجاری اصلی خود جریان می یابند. در چنین روزگاری مردم اصلاح می شوند و به بقای حکومت امیدوار می گردند و دشمنان به یأس و ناامیدی کشیده می شوند. (37)

در آیات و روایات، قوام و پایداری دولت و ملت، اصلاح رهبران و امت، تعالی و رشد جوامع بشریت، گام نهادن افراد جامعه در مسیر کمال و فضیلت و دور شدن آنان از قلمرو حیوانیت، مرهون عدالت دانسته شده است. مولای متقیان، در ادامه سخنان پیش گفته می فرمایند :

اگر ظلم و بی عدالتی در جامعه شیوع پیدا کند یعنی زمامدار حقوق مردم را با بی عدالتی و ظلم زیر پا گذارد و نیز مردم حق رهبران خویش که دفاع و پشتیبانی از آنان است را نداشته باشند، اتحاد و وحدت از میان آنان رخت بر بسته و اختلاف و تفرقه بر ایشان حاکم و علم ظلم برافراشته می گردد. مردم از آداب دینی دور می شوند و بدعتها در دین ایجاد می گردد.

مردم اسیر هوای نفس گشته و شهوات نفسانی را امام و اله خویش قرار می دهند. تعالیم و احکام شریعت تعطیل می شوند و بیماریهای اخلاقی ترویج می یابد. (38)

با دقت در بیانات امام علی علیه السلام و نامه هایی که به کارگزاران خویش ارسال می کردند، این نکته به دست می آید که از بارزترین نشانه حکومت دینی، اجرای عدالت از طرف حاکمیت بر مردم و نیز از روشن ترین علامتهای جامعه دینی، اقامه عدل در روابط اجتماعی است. اگر در حکومت اسلامی و جامعه مذهبی این ویژگی مورد توجه قرار نگیرد اصل اسلامی بودن آن محل تردید است.

عدم استقرار حکومت علی علیه السلام

یکی از مهمترین شبهه هایی که در مورد حکومت دینی مطرح شده، این است که اگر دین قادر بر برنامه ریزی اجتماعی است و می تواند جامعه را اداره کند، چرا علی علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام نتوانستند حاکمیت جامعه را در دست گرفته و تعالیم دینی را اجرا نمایند؟! وقتی پیشوایان دین نتوانستند حکومت دینی را تداوم بخشند، در زمان غیبت سخن گفتن از حکومت دینی به هیچ وجه، موجه نیست.

با چینش مقدماتی از بیانات حضرت علیه السلام در نهج البلاغه به جواب این شبهه می پردازیم :

الف) علی علیه السلام برخلاف خلفای پیشین، در امر حکومت حتی با نزدیکترین افراد خویش هیچ مسامحه ای روا نمی داشت و عدالت را در مورد همه افراد جامعه پیاده می کرد و کمترین ظلم و تعدی نسبت به ضعفا، حتی غیرمسلمین برای او قابل تحمل نبود. داستان برادرش عقیل در مورد درخواست بیشتر از سهم بیت المال و کشیدن خلخال از پای دختر یهودی در قلمرو ولایت ایشان از طرف سربازان معاویه مشهور است.

از نظر اجرای عدالت و اقامه قسط و ایجاد امنیت در مناطقی که تحت حکومت و ولایت امام علی علیه السلام بود، مدت کوتاه حکومتشان به اعتراف برخی از دشمنان، بهترین دوران بوده است.

ب) مراقبت دقیق از کارگزاران و عاملان خویش در استفاده از بیت المال مسلمین و تقسیم آن میان مردم و توجه دادن آنان به بررسی امور فقرا مورد تاکید امام علیه السلام بود؛ یعنی به دقت کارگزاران و استانداران خود را تحت مراقبت داشتند که مبدا آنان لحظه ای در کار خویش غفلت کنند و یا از مسؤولیت سر باز زنند. در صورت بروز

کمترین خطا بدون هیچ گونه مصلحت اندیشی نخست اخطار می دادند و در صورت تکرار، آنان را عزل می کردند. در عرف امام علیه السلام اجرای تعالیم دین و اقامه حدود الهی و حفظ شریعت مقدس، بر حفظ شخصیت افراد تقدم داشت و هرگز دین، زیر پای شخصیت افراد حقیقی یا حقوقی ذبح نمی شد بلکه این افراد حقیقی (و بیشتر) افراد حقوقی بودند که بسیار از خود مواظبت می کردند تا مبادا با بهره برداری از موقعیت خویش، استفاده ابزاری از دین کنند و مورد عتاب امام علیه السلام قرار گیرند. برای تأیید این مطلب، به نمونه هایی از برخورد امام علیه السلام اشاره می کنیم.

در نامه ای خطاب به عثمان بن حنیف، عامل خود در بصره چنین می فرمایند :

«اما بعد ای پسر حنیف! به من خبر رسیده که مردی از جوانان بصره تو را به سوری فراخوانده و تو نیز بدانجا شتافته ای. سفره ای رنگین برایت افکنده و کاسه ها پیشت نهاده. نمی پنداشتم که تو دعوت مردمی را اجابت کنی که بینوایان را از در می رانند و توانگران را بر سفره می نشانند. بنگر که در خانه این کسان چه می خوری.» (39)

و در نامه ای دیگر به عبدالله بن عباس می نویسند :

«چون فرصت به دست آوردی، به مردم خیانت کردی و شتابان، تاخت آوردی و برجستی و هر چه میسرت بود از اموالی که برای بیوه زنان و یتیمان نهاده بودند، برگرفتی و بریودی؛ آنسان که گرگ تیز چنگ، بز مجروح را می رباید. اموال مسلمانان را به حجاز بردی با دلی آسوده بی آن که خود را در این اختلاس گناهکار پنداری. وای بر تو!» (40)

به عامل دیگرشان، اشعث بن قیس که او را به آذربایجان فرستادند، فرمودند :

«حوزه فرمانرواییت طعمه تو نیست بلکه امانتی است بر گردن تو و از تو خواسته اند که فرمانبردار کسی باشی که فراتر از تست و تو را نرسد که خود هرچه خواهی رعیت را فرمان دهی.» (41)

در نامه ای برای زیاد بن ابیه که از طرف عبدالله بن عباس (منصوب علی علیه السلام) به امارت برگزیده شد چنین کتابت نمودند :

«به خدا سوگند می خورم، سوگندی راست که اگر به من خبر رسد که در غنائم مسلمانان به اندک یا بسیار خیانت کرده ای، چنان بر تو سخت گیرم که کم مایه مانی و بار هزینة عیال بر دوشت سنگینی کند و حقیر و خوار شوی.» (42)

ج) دوران حکومت علی علیه السلام از جهتی، سخت ترین زمان بود؛ زیرا دشمنان سه جنگ نابرابر را بر او تحمیل کردند. انگیزه اصلی شروع این جنگها یا کسب مقام و منصب بود و یا بهره مندی بیشتر از سرمایه ملت.

د) تبلیغات گسترده و دامنه داری که شخص معاویه و عاملان او علیه پیشوای متقیان انجام دادند، در انحراف افکار عمومی بسیار تأثیر گذاشت. مردم از ابعاد شخصیتی حضرت علی علیه السلام در زمان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بویژه شهامت و ایثار و اخلاص او آگاه بودند ولی پس از بیست و پنج سال، نسل جدیدی که جوان بودند، فقط اوصافش را شنیدند و آن گونه که باید او را نمی شناختند.

به همین دلیل، معاویه برای انحراف افکار نسل نو، عده ای را مأمور تبلیغ علیه شخصیت او کرد و تا حدود زیادی، به اهداف خود دست یافت. امام علیه السلام در نامه ای خطاب به معاویه می فرمایند :

«بسیاری از مردم را به گمراهی خویش فریب دادی و به تباهی افکندی و به امواج نفاق خود سپردی. ظلمت گمراهی، آنان را فرا گرفت و در تلاطم شبهه ها گرفتار آمدند و از راه راست خود دور گشتند و چونان کسی که بر روی پاشنه های خود بچرخد به عقب بازگردیدند و بار دیگر به نیاکان خویش متکی شدند و بر آنها بالیدند، جز

اندکی از اهل بصیرت که چون تو را شناختند از تو جدا شدند و یاریت را فرو گذاشتند و به سوی خدا گریختند؛ زیرا تو ایشان را به کاری صعب و دشوار وامی داشتی و از راه راست و صراط مستقیم منحرف می ساختی. پس ای معاویه! به دل از خدای بترس و افسار خود از کف شیطان به در کن؛ زیرا دنیا از تو بریده و آخرت به تو نزدیک شده.» (43)

و در نامه دیگری چنین نوشته اند :

«ای معاویه) اما تو به همان راهی که گذشتگانت می رفتند، قدم نهادهای و دعویهای باطل کردی. مشتی دروغ بر ساخته ای و در اذهان عوام انداخته ای. مقامی به خود بستی که از شأن تو بس برتر است و چیزی را که برای دیگران اندوخته شده بود، بر بودی. به جهت فرار از حق، بیعتی را که از گوشت و خونت بر تو لازمتر است انکار کردی و...» (44)

معاویه برای تضعیف جایگاه و تنزل شخصیت امام علیه السلام به هر وسیله ای حتی آیات قرآن تمسک می جست. امام علی علیه السلام در به تأویل بردن آیات در این راه، به او خطاب می فرمایند :

«معاویه! تو در پی دنیا تاختی و به تأویل قرآن پرداختی و مرا به جنایتی متهم ساختی که دست و زبان من در آن دخالتی نداشته اند. تو و مردم شام این بهتان را بر ساختید. عالم شما جاهلستان را برانگیخت و ایستادگانتان، نشستگانتان را. پس درباره خود از خدای بترس و زمام خود از دست شیطان به در کن!» (45)

با توجه به این مقدمات چهارگانه باید گفت حضرت علی علیه السلام هنگام به دست گیری امر خطیر حکومت، با دقت و ظرافت فراوان عمل می کرد و آن را بهترین وسیله و کارآمدترین ابزار و مؤثرترین عامل برای اجرای تعالیم دین و دستورات الهی می دانست. در مدت کمتر از پنج سال حکومت خویش ذره ای از آن عدول نکرده. این که توانسته بود دین را در همه ابعادش در گستره جامعه پیاده نماید به ذائقه برخی گوارا نبود. آنان که حب مال و جاه در باطنشان خانه کرده بود، تحمل اجرای احکام الهی برایشان مشکل بود و دوست داشتند که از امتیازاتی خاص بهره مند باشند و چون مدتی از عمر خود را بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله با تبعیض و بی عدالتی گذرانده و به گرایشهای قومی و روابط خویشاوندی در امور اجتماعی و سیاسی و اقتصادی عادت کرده بودند، اعمال قدرت حاکمی که هیچ ملاحظه ای در برخورد با افراد جامعه نداشته باشد برای آنان بسیار دشوار بود.

به همین دلیل، ترجیح دادند عطای اسلام علوی را به لقایش ببخشند و در عین حال به ظواهر دین و عبادات هم پایبند باشند. پس، علت عدم استقرار حکومت شیعی، بی توجهی مردم به تعالیم واقعی دین و اقبالشان به دنیا و رفاه مادی بود نه بی مبالاتی حاکمیت.

گویاترین دلیل بر این مطلب، کلام گوهر بار آن امام بزرگوار است که پس از شهادت یکی از اصحابشان فرمودند :

«مردم را تحریض کردم که به او بپیوندند و بیش از آن که حادثه در رسد یاریش کنند. آنان را پنهان و آشکار فراخواندم و باز فراخواندم. بعضی به اکراه آمدند و برخی بهانه های دروغ آوردند و شماری در خانه های خود نشستند و ما را فرو گذاشتند. از خدا می خواهم که بزودی از ایشان راهییم دهد. به خدا سوگند! اگر نه این بود که همه آرزویم به شهادت رسیدن است به هنگام رویارویی با دشمن و اگر نه دل بر مرگ نهاده بودم، خوش نداشتم که حتی یک روز هم در میان اینان بمانم یا در روی ایشان بنگرم.» (46)

با این بیانات، نه تنها یک اندیشمند غیرمسلمان بلکه عقل و منطق، به این سخن اعتراف می کند : «قتل علی علیه السلام فی محرابه لشدة عدله.»

یعنی : علی به سبب شدت عدالتش، در محرابش کشته شد.

پی نوشت ها :

1 نویسنده

2 نهج البلاغه، حکمت 437.

3 فرهنگ معارف اسلامی، ص 1241.

4 ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 20، ص 276.

5 همان.

6 عبدالواحد تمیمی آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ج 1، ص 84، ح 1733.

7 اعراف / 96.

8 روم / 41.

9 شوری / 29.

10 «بالعدل تتضاعف البرکات.» عبدالواحد تمیمی آمدی، پیشین، ص 291، ح 33.

11 «الظلم یطرد النعم.»، همان، ص 38، ح 760.

12 «الظلم یزل القدم و یسلب النعم و یهلك الامم.»، همان، ص 86، ح 1762.

13 همان، ص 141، ح 857 و 856.

14 همان، ج 2، ص 187، ح 715.

15 همان، ص 209، ح 1068.

16 همان، ج 1، ص 329، ح 30.

17 همان، ص 385، ح 23.

18 بوستان سعدی باب اول ص 59

19 یعنی : کار ملت جز با اصلاح زمامداران و وضع زمامداران جز با درستی کار ملت اصلاح نمی شود. نهج البلاغه،

خطبه 216.

20 مستدرک نهج البلاغه، ص 163.

21 عبدالواحد تمیمی آمدی، پیشین، ص 194، ح 292.

22 نهج البلاغه، خطبه 40.

23 عبدالواحد تمیمی آمدی، پیشین، ج 2، ص 368، ح 459.

24 همان، ج 1، ص 37، ح 753.

25 همان، ج 2، ص 306، ح 63.

26 همان، ج 1، ص 403، ح 16.

27 همان، ج 2، ص 187، ح 715.

28 دستور معالم الحکم، ص 17.

29 جائیه / 37.

- 30 نساء / 36
- 31 لقمان / 18
- 32 بوستان سعدی، باب اول، ص. 63
- 33 اعراف / 179
- 34 مستدرک نهج البلاغه، ص. 186
- 35 نساء / 58
- 36 مائده / 42
- 37 نهج البلاغه، خطبه. 216
- 38 همان.
- 39 همان، نامه. 45
- 40 همان، نامه. 31
- 41 همان، نامه. 5
- 42 همان، نامه. 20
- 43 همان، نامه. 32
- 44 همان، نامه. 65
- 45 همان، نامه. 55
- 46 همان، نامه. 35